



نسبت میان دین و دموکراسی

گفت و گو با پروفسور جان اسپوزیتو

محمد صادقی - جلال محمدلو

اسلام و مسیحیت تفاوت و تشابه دیگری هم وجود دارد و آن این است که مسلمانان، مسیحیت و پیامبر مسیحیت را به رسمیت می‌شناسند ولی از آن سو این طور نیست بعضی پیامبر اسلام را به رسمیت می‌شناسند و بعضی اسلام و پیامبر اسلام را به رسمیت نمی‌شناسند و معتقدند بعد از مسیح پیامبر دیگری وجود ندارد. تشابه دیگر آن است که از نظر اجتماعی، بین اکثر مسلمانان و مسیحیان محافظه‌کار شباهت اتصال و ارتباط وجود دارد، این موضوع بویژه در مسائل اجتماعی دیده می‌شود. مثلاً در مورد روابط جنسی شاهدیم دیدگاه محافظه‌کاران مسیحی با دیدگاه بسیاری از مسلمانان شباهت دارد.

از چالش‌هایی که اسلام و مسلمانان با آن درگیر هستند، مسأله ماتریالیسم، مدرنیسم و سکولاریسم است، البته این چالش در میان محافظه‌کاران مسیحی هم دیده می‌شود. مثلاً در آمریکا در یک نظرسنجی نشان داده شد که ۵۴ درصد آمریکایی‌ها معتقدند قوانین باید بر اساس آموزه‌های دینی تدوین شوند و این بسیار شگفت‌انگیز است. در کشورهایی هم که اسلام در آن‌ها حاکم است، همه قوانین بر اساس اسلام تدوین می‌شوند.

شما نسبت میان دین و دموکراسی را چگونه می‌بینید؟ و اگر بخواهم مشخص‌تر بگویم، از نظر شما نسبت میان تجدد و دین و بویژه اسلام و دموکراسی چیست؟

من فکر می‌کنم اگر به عقب برگردیم، اکثر متفکران و جامعه‌شناسان معتقدند اولین لازمه دموکراسی در یک جامعه سکولاریسم است. ولی این تئوری تا حد زیادی دچار تحول شده و تغییر کرده است. یکی از جامعه‌شناسان مشهور، پیتر برگر، به همین نظریه اعتقاد داشت و معتقد بود باید سکولاریزاسیون انجام شود تا جامعه‌ای دموکرات شود، اما همین فرد اکنون کتابی نوشته است و در مورد غیرسکولاریزه کردن جامعه سخن گفته و

پروفسور جان اسپوزیتو، استاد روابط بین‌الملل و مطالعات اسلامی دانشگاه جرج تاون است. او رییس انجمن مطالعات خاورمیانه شورای آمریکایی آمریکای شمالی نیز هست و درباره جوامع اسلامی پژوهش‌های گسترده‌ای داشته، تا جایی که در این زمینه مشاور دولت آمریکا است؛ او علاوه بر این، مدیر و موسس مرکز تفاهم اسلام و مسیحیت در دانشگاه جرج تاون واشنگتن نیز هست. پروفسور اسپوزیتو، مهر ماه ۱۳۸۷ برای شرکت در همایش بین‌المللی "دین در دنیای معاصر" به تهران سفر کرد. گفت‌وگویی که پیش رو دارید، در همان زمان و قبل از آغاز نخستین نشست تخصصی همایش انجام شده است.

با توجه به مطالعات شما در زمینه ادیان، بویژه اسلام و مسیحیت، می‌خواستم بدانم به نظر شما چه شباهت‌هایی میان الهیات مسیحی و اسلامی وجود دارد؟

به نظر من، نقاط مبنایی بسیاری میان اسلام و مسیحیت وجود دارد؛ مثل اعتقاد داشتن به خدای اعتقاد داشتن به یک پیامبر مشخص، اعتقاد داشتن به اخلاق، مسئولیت‌پذیری، عقوبت، آخرت و همچنین ارزش‌های خانوادگی‌ای که در دین ریشه دارند. همین طور در مواجه شدن با پدیده جنگ هم در اسلام و هم در مسیحیت خشوفته شکنجه و کشتار بی‌دلیل، بسیار مذموم و مردود است، یعنی نه تجویز شده و نه به رسمیت شناخته شده است. حال اگر مسلمانان یا مسیحیانی هنگام جنگ یا هر گونه تقابلی آدم می‌کشند، به دین شان ربطی ندارد، پدیده آدم‌کشی در ادیان به راحتی مجوز ندارد. در

را هم بگویم که با وجود تلاش‌های زیادی که صورت می‌گیرد تا این مساله به خدا ربط داده شود من این گونه فکر نمی‌کنم؛ اگر از یک موضع تاریخی، چه درباره دین و چه درباره حکومت‌های دینی در مقاطع مختلف تاریخی و با توجه به زمینه‌های مختلف تاریخی، بنگریم دین به دموکراسی و ضددموکراسی کمک کرده است و این ارتباط مستقیمی با شرایط دوره‌های مختلف دارد. مثلاً روزگاری شرایط ایجاد می‌کرده دین نتیجه‌گیری ضد زن داشته باشد، اما بعد از یک سری تغییرات اجتماعی، همین دین به کمک عدالت جنسیتی می‌آید. دین با توجه به زمینه‌ها و ظرفیت‌های تاریخی‌اش از دموکراسی و دیکتاتوری حمایت کرده و به نظر من، با توجه به زمینه‌ها، توانسته است هر دو نقش را بازی کند.

با توجه به مطالعات گسترده شما درباره اسلام و جوامع اسلامی، موانع جدی در استقرار دموکراسی در کشورهای اسلامی را چه می‌دانید؟

اذعان کرده است دین و دموکراسی در تضاد نیستند. به هر صورت مشکلات و موانع بسیار است، اما چنین نیست که بگویم تا جامعه‌ای سکولار نشده دموکرات نیست و قواعد دموکراتیک در آن حاکم نخواهد شد.

موضوع دیگر، تنوعی است که در عالم عمل وجود دارد. رابطه دولت با کلیسا در آمریکا با رابطه در آلمان، فرانسه، نروژ و انگلیس متفاوت است، در حالی که همه این کشورها دموکراتیک هستند. پس نمی‌توان گفت تنها یک شکل از الگوی ارتباطی میان کلیسا و دولت دموکراتیک است و سایر الگوها دموکراتیک نیستند. در واقع این توافق است که در داخل جوامع انجام می‌شود. چیزی که مهم است این نکته است که ما که تابع دین خاصی هستیم چه به عنوان اقلیت و چه به عنوان اکثریت، باید پلورالیسم و تکثر را بپذیریم تا بتوانیم در عالم سیاست با هم کار کنیم و در عالم اجتماع با هم زندگی کنیم و در عین حال، به اعتقادات و ارزش‌های خود نیز پایبند باشیم. به بلور من، چالش اصلی ما، پلورالیسم است. اگر می‌خواهیم توسعه

پیدا کنیم، راهکار منطقی پلورالیسم کردن جوامع است نه سکولار کردن یا دینی کردن آن‌ها. در دنیا هم علاوه بر کشورهایی که اقلیت یا اکثریت مسیحی یا مسلمان دارند، تعامل ادیان بزرگ با یکدیگر اجتناب‌ناپذیر است. اسلام و مسیحیت نمی‌توانند جدا از هم کار کنند و به هم کاری نداشته باشند بنابراین در عالم سیاست جهانی و بین‌المللی هم به همین پلورالیسم احتیاج داریم تا بتوانیم به طور مسالمت‌آمیز با هم کار کنیم و در عین حال، هویت خود را نیز حفظ کنیم.

ارزش‌های دینی می‌توانند نقش مثبتی هم ایفا کنند. در یک جامعه پلورال، معتقدان به ارزش‌های دینی و غیرمعتقدان به ارزش‌های دینی، می‌توانند بر سر برخی مفاهیم مانند عدالت، حقوق بشر و ... با هم همکاری داشته باشند. این جا نقش معتقدان، در صورتی که نقش خود را مثبت بازی کنند، پررنگ‌تر است. اگر آنان به عنوان کسانی که به خدا و دین معتقدند، مثبت ظاهر شوند، به دلیل آن که اکثریت هستند، نفوذشان نیز بیشتر خواهد بود؛ در نتیجه این مفاهیم می‌توانند زودتر بسط، گسترش و تعمیق یابند. از سوی دیگر، سوءاستفاده‌هایی هم از این ارزش‌ها صورت می‌گیرد. گاهی دینداران از دین برای پیشبرد اهداف سیاسی خودشان سوءاستفاده می‌کنند، در حالی که نمی‌گویند این سیاست ماست، بلکه این طور وانمود می‌کنند که این سیاست از طرف خدا تعیین شده است و ما تنها آن را اجرا می‌کنیم. چنین سوءاستفاده‌هایی قطعاً تأثیرات مخربی خواهند داشت.

گویا شما یک سخنرانی داشته‌اید با نام آیا خداوند دموکراسی را دوست دارد؟ و این خیلی جالب و پرشش برانگیز است. خوشحال می‌شوم کمی درباره آن صحبت کنید.

درست است، ولی نام سخنرانی این نبوده است ... (می‌خندد)، هنگام چاپ این تیزتر را برای آن انتخاب کرده‌اند.

پس موضوع سخنرانی چه بوده؟

موضوع این سخنرانی درباره ارتباط میان دین و دموکراسی بود، اما این

اگر فضایی برای بحث به وجود بیاید. آن تا آن روزها و فرهنگ‌ها به حالس کشیده می‌شوند و مورد بررسی قرار می‌گیرند. در این صورت است که زمیند برای استقرار دموکراسی فراهم می‌شود

این به طبیعت دولت‌های اسلامی مربوط است. یکی از اصلی‌ترین عوامل، این است که کشورهای اسلامی برای مدت‌های بسیار طولانی تحت استعمار اروپاییان بوده‌اند. اروپاییان هم برقراری دموکراسی و حکومت مردم را در این جوامع پیگیری نمی‌کردند، اما پس از این که استعمار نفوذ خود را از دست داد دولت‌ها خودشان به وجود آمدند و شکل گرفتند. برای دولت‌های محلی استقرار دموکراسی در اولویت نبود، بلکه اقتصاد، توسعه علمی، توسعه نظامی و تسلیحاتی و ... در دستور کارشان قرار داشت و به همین دلیل، توسعه سیاسی جدی گرفته نمی‌شد. هر چند بعضی از این دولت‌ها دارای پارلمان و قانون هستند و ظاهری دموکراتیک دارند، ولی به خاطر اقتدار و نفوذ شدید دولت‌ها، نهادهای دموکراتیک کارکرد واقعی خودشان را ندارند. اکثر حکومت‌های اسلامی دموکراتیک نیستند، در کشورهای اسلامی یا جامعه مدنی نداریم یا این که این جوامع مدنی بسیار ضعیف هستند. مطبوعات آزاد آموزش آزاد و از همه مهم‌تر، فضایی برای بحث آزاد وجود ندارد. من فکر می‌کنم اگر فضایی برای بحث به وجود بیاید آن گاه ارزش‌ها و فرهنگ‌ها به چالش کشیده می‌شوند و مورد بررسی قرار می‌گیرند در این صورت است که زمینه برای استقرار دموکراسی فراهم می‌شود.

پانوست

1. John Esposito